

جامعه شناسی دینی - اسلام شناسی اجتماعی
آیا حکومت و شریعت اسلامی، قرآنی و الهی اند؟

قرائت قرآن «غیر دینی»

جلد دوم

دین و ایمان دینی - کتاب و «قرآن دینی»

رضا ایرملو

پروفسور جامعه شناسی - سوئد

توجه: برای تهیه کتاب به کتابفروشی‌های معتبر در اروپا و آمریکا و یا مرکز
توزیع آن در آلمان، کتابفروشی فروغ تلفن: ۰۰۴۹۲۲۱۹۲۳۵۵۷۰۷ و
فاکس ۰۰۴۹۲۲۱۲۰۱۹۸۷۸ مراجعه فرمائید.

برای خرید عمده، تهیه ارزانتر کتاب به منظور فروش حمایتی یا ارسال به ایران
مستقیماً با آدرس زیر تماس حاصل فرمائید.

آدرس برای خرید عمده و اظهار نظر: ggheyredini@yahoo.com

فصل 6

محتوی و مضمون باور دینی در ادیان تک خدائی

۱- تعریف و منطق «باور دینی»

دیدیم که ایمان و باور به «نیروی برتر، فوق بشری، یا فوق طبیعی» از وجوه مشخصه ادیان است، اما:

- اعتقاد به «نیروی برتر» و حتی پرستش آن، لزوماً به معنی اعتقاد به خدا نیست.

برخی از ادیان امروزی آن نیروی برتر را در انسان و برخی در طبیعت می جویند و فقط برخی به نیروی شعورمند برتر از خود، یا به خدای خالق انسان و طبیعت اعتقاد دارند. به بیان دیگر، در بسیاری از ادیان جهانشمول امروزی:

- اعتقاد به خدا و خدای یکتای خالق جهان، شرط لازم دین و دینداری نیست.

«دین» در این تعریف وسیع، به احساس علاقه قلبی و باور ذهنی انسان به «نیروی برتر» گفته می شود^{۱۴۳} و با «باور درونی» دیندار به این نیرو، عینیت می یابد. قابل توجه است که این باور ممکن است:

- به دلایلی متکی باشد، یا با هیچ دلیل، منطق و علمی نخواند و قابل توجه نباشد. در واقع، به طور عام و معمول، این «منطقی، عقلانی، یا علمی» بودن دین نیست که دیندار را به سوی آن جلب می کند، بلکه:

¹⁴³ Norstedts Uppslagsbok, 2000, Sweden

- این «باور احساسی، یا نیاز روانی و عاطفی» هر فرد است که وجود دینی را لازم می‌شمارد، یا ضرورت آن را «ایجاد» می‌کند. دینی را برای فرد، یا افرادی پذیرفتنی و برای فرد و افرادی غیر قابل پذیرش جلوه می‌دهد.

«اعتقاد دینی»، همانند «ایمان به دینی مشخص» نیز با منطق و استدلال عقلی و علمی آغاز نمی‌شود و به سبب منطقی و عقلانی بودن هم دوام نمی‌آورد. از این رو، در افکار عمومی، ایمان و اعتقاد دینی را به «قلب»^{۱۴۴} و احساس قلبی، مربوط می‌دانند تا به عقل و «ادراک عقلانی و مغزی». با این وجود، نباید فراموش کرد که کیفیت باور دینی، به نوعی از میزان دانش، فرهنگ، خرد و منطق هر جامعه، گروه دینی و شخص دیندار تأثیر می‌پذیرد. هم از این رو، «احساس قلبی» و «ادراک عقلانی» را نمی‌توان جدا از هم در نظر گرفت.^{۱۴۵}

¹⁴⁴ بر اساس علوم زمان نزول در مکه، «قلب» معادل «مغز» فرض می‌شد. آیات قرآن نیز بر این اساس، قلب را اندامی با کارکردهای مختلف مغز معرفی می‌کنند و آن را منبع اندیشه، فهم و ادراک، و همچنین محل دریافت الهام و ابزار باور و ایمان به حساب می‌آورند (برای نمونه ر. ک. به سوره بقره، آیه ۹۷ و سوره شورا، آیه ۱۹۴).

این نظر بعداً بدون توجه به علمی که ثابت می‌کنند که ابزار و همچنین محل یادگیری، یادآوری و تفکر، مغز است و نه قلب، به صورت یک سنت اسلامی در آمده و در نوشتجات اسلامی ادامه یافته و می‌یابد. از آن جمله، فخرالدین رازی مفسر نامی بر این اساس برای رد نظر کسانی که مغز را محل و ابزار تفکر یادگیری، یادآوری، تفکر و دانائی می‌دانند، هم قرآن، هم حدیث و هم عقل را ملاک قرار می‌دهد و در نتیجه، محل عقل را «قلب» انسان معرفی می‌کند.

(Et- Tafsirul-kebir, c. 24, s. 166-168; Quated by Turan Dursin, Kuran, s. 43).

(همچنین ر. ک. به فصل مربوط به علوم مندرج در قرآن در جلد های اول و سوم این کتاب).

¹⁴⁵ این مانند آن است که مغز و قلب و سایر اندام های بدن در امور متفاوت مشغول به کارند و کارهای مختلف انجام می‌دهند، اما بین مغز، قلب و اندام های دیگر هر موجود، رابطه و تناسبی متقابل و مستقیم وجود دارد. این ها هر کدام دو نوع کارکرد دارند:

- ۱- کارکرد اختصاصی به عنوان یک ارگان نسبتاً مستقل و،
- ۲- کارکرد اشتراکی به عنوان بخشی از یک ارگانیسم و موجود زنده. به خاطر ضرورت این کارکرد جمعی هم هست که قلب بدون مغز، یا مغز بدون قلب و حتی این دو بدون اندام های حیاتی دیگر، در یک بدن، یا سیستم حیاتی، قابل فرض نیستند.

عین همین حالت و رابطه برای کارکرد امور احساسی دینی (امور ایمانی و قلبی) و امور ادراکی (امور مربوط به منطق و عقلانیت) فرد دیندار وجود دارد. نه می‌توان این دو را از هم جدا کرد و نه می‌توان کارکرد متقابل و تأثیرشان بر همدیگر را ندیده گرفت.

۲- موضوع و مضمون تک خدائی و توجیه "متکلمان اسلامی"

موضوع و مضمون اساسی دین در "ادیان تک خدائی"، ایمان به خدای واحد است. این مفهوم در زمان هائی به صورت «یک خدا و تعدادی مقدسین، یا نیمه خدایان»، درک و فهم می شود. آن چه در این مورد، دین را از حوزه های دیگر متافیزیک و فلسفه جدا می کند، آن است که دین در مورد بود و نبود خدا، یا خدایان بحث نمی کند و در واقع، از هرگونه بحث "فلسفی" می پرهیزد و به جای آن، با بدیهی شمردن وجود خدا و خدایان، به توضیح رابطه انسان دیندار با خدا و خدایان می پردازد^{۱۴۶}.

برای نمونه، قرآن برای وجود خدا دلیلی نمی آورد، بلکه با بدیهی شمردن وجود خدا، در مورد ایمان به وی آیه می آورد. سرتاسر «کتاب دینی^{۱۴۷} قرآن» پر است از نتایج بدیهی شمرده شدن خدا. خدا جان می دهد و جان می ستاند. خدا پاداش می دهد و مجازات می کند. خدا خالق جهان و دانای پنهان است و از اعتراف بشر به بود و نبودش تأثیری نمی پذیرد: "

... " ^{۱۴۸} (سوره الحج، آیه ۶۶). "

" ^{۱۴۹} (سوره انعام، آیه ۷۳). "...

() ()

¹⁴⁶ Svensk Uppslagsbok, Band 3, Förlagshuset Norden, 1952, Malmö, Sweden.

¹⁴⁷ ر.ک. به بحث مربوط به «قرآن دینی و قرآن غیردینی» در همین جلد از این کتاب.

¹⁴⁸ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

¹⁴⁹ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

می بینیم که در هیچ کدام از این آیات، علت و منطبق بود و نبود خدا مورد بحث قرار نمی گیرد، چرا که قرآن نیز، «همانند هر کتاب دینی دیگر»، با بدیهی شمردن مرجع و منبع دینی خود، به نقل آثار آن می پردازد، یا در مورد آثار آن بحث می کند.

نمایندگان نهادهای دینی نیز، به تبعیت از این شیوه و سنت، از هرگونه بحث علمی و منطقی در مورد مرجع دینی خود خودداری می کنند و به جای آن، با بدیهی شمردن مرجع دینی خود، در مورد نتایج آن به بحث می پردازند. این شیوه توضیح نتایج دینی را، "علم کلام" می نامند. "روح «کلام» دفاع از دین و مبانی دینی و مذهبی با یاری گرفتن از فلسفه و علم زمان است"^{۱۵۱}، یا "غرض از علم کلام، دفاع از حریم شریعت است"^{۱۵۲}.

"کلام اسلامی" که گاهی به غلط "فلسفه اسلامی" خوانده می شود، این چگونگی را به صورت "خدای واجب الوجود" در مقابل انسان "ممکن الوجود" توضیح می دهد. این ترم "کلامی" به آن معنی است که در مورد وجود خدا و آن چه به وی منسوب است، نه می توان بحث کرد و نه سؤالی مطرح ساخت. خدا را باید «بدون هرگونه چون و چرا» واجب دید، پذیرفت و پرستید. هرگونه بحث در مورد بود و نبود خدا، ممنوع و "کفر" است و وظیفه هر دیندار، ایمان بدون بحث و اندیشه در مورد مبدأ دینی، یا «ایمان کورکورانه» به جای هرگونه «کنکاش عقلی» است. دینداران در هیچ کدام از این امور، حق سؤال و جواب ندارند، ولی به جای آن، می توانند با بحث در حول و حوش

¹⁵⁰ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

¹⁵¹ ر. ک. مجید محمدی، دین شناسی معاصر، پیشین.

¹⁵² سروش، قبض و بسط تئوریک شریعت، پیشین، ص ۸۴.

«نتایج ایمان» خود گفتگو کنند و برای اثبات باور دینی خود، دلیل بتراشند.

این جا درست نقطه جدائی دین و "کلام" با «اندیشه فلسفی» است. متکلمان دینی، وظیفه دارند تا برای جا انداختن این فکر و شیوه تفکر بکوشند و برای توجیه آن، راه های چاره بیابند.

- اندیشه دینی و نه فلسفی

البته قرآن، انسان ها را به اندیشیدن و قضاوت نیز فرا می خواند:
" ۱۰۳ "

(سوره بقره، آیه ۲۴۲).

اما باید توجه کرد که در این جا «اندیشیدن» تابع «ایمان» و از آن نظر، به معنی «اندیشیدن مشروط»، یا بدون حق استفاده از «عقل و منطق بشری» است. اصل آن نیست که ابتدا، عقل و منطق خود را به کار ببری، در مورد خدا و وجود و علت وجودی وی بحث بکنی، و بعداً، اگر منطق بشری ات ایجاب کرد، به دین، خدا، یا اسلام ایمان بیاوری. نه!

اصل آن است که اول بدون هر بحث و فحص، و حتی به خاطر ترس از مجازات این، یا آن جهانی و به زور شمشیر و تهدید، ایمان بیاوری، چرا که دگراندیشی در اسلام سیاسی کفر به حساب می آید و تکلیف کافر نیز روشن است. و بعداً عقل و منطق خود را (نه برای تحقیق صحت محتوی باورهای خود، بلکه) برای توجیه و توضیح آن چه «چشم بسته و گوش بسته» پذیرفته ای، به کار بگیری و توضیح و توجیه بجوئی^{۱۵۴}. از این رو، در اندیشه دینی، از جمله در اندیشه دینی سامی و اسلام:

- «عقل و منطق» پس از «ایمان» می آید و تابع آن است، و نه برعکس.

¹⁵³ قرآن ترجمه بها الدین خرمشاهی.

¹⁵⁴ ر. ک. به بحث مربوط به "هفت آسمان بطلمیوس و «فهم سیال اسلامی»" در جلد اول این کتاب.

به خلاف دین، فلسفه و اندیشه فلسفی، عقل و منطق را مقدم بر هر قضاوت و ارزیابی می‌داند. به طور مثال، در امور دینی، فلسفه با پرسش‌های اساسی در مورد چگونگی و کم و کیف خلقت آغاز می‌کند و وقتی هم موضوع خالق و خلقت مطرح می‌شود، از پرسش و کند و کاو عقلانی دست بر نمی‌دارد و خود را موظف به تبعیت از باور دینی و توجیهات جبری آن نمی‌بیند. «عقل و منطق فلسفی»، بر خلاف «عقل دینی»:

۱- «مستقل از ایمان» و،

۲- «مقدم بر ایمان» است، و با این خصوصیات، خود را از «عقل و منطق دینی» جدا می‌کند.

به طور مثال، اگر پاسخ دینی سؤالی آن است که "همه چیز را خدا خلق کرده و وی "واجب الوجود" است" و این از آن روست که هر موجودی خالق دارد، «عقل و منطق فلسفی» بی وقفه این سؤال آغازین و ساده را مطرح می‌کند که: "اگر هر موجودی خالق دارد پس: «خدا را کی خلق کرده است؟»" و مانند این‌ها.

فلسفه، بر خلاف دین، ظهور هستی و «معلول بلا علت» را محال می‌داند و هم از این رو، از نظر فلسفه، وجود «واجب الوجود» بدون «علت وجودی» محال است.

فلسفه و تفکرات فلسفی جز در چنین فراخنای آزاد و بدون قید و شرط برای اندیشیدن نمی‌زاینند. این چگونگی، فلسفه را به مادر علوم، که خود بر رد دائم یافته‌ها و دست آوردهای پیشین بنا می‌شود، تبدیل کرده است. از طریق یک چنین کند و کاو عقلانی و منطقی است که فلسفه و اندیشه‌های فلسفی نهایتاً به علوم و علوم مثبت‌منجر شده و می‌شوند.

این جاست که "علم کلام" اسلامی که بر مطلق بودن دین و «تقدم ایمان بر عقل و خرد» بنا شده، راه خود را از فلسفه جدا می‌کند و نه فقط از وارد شدن به حوزه سؤال و جواب مربوط به بود و نبود خدا خودداری

می‌کند، بلکه حتی با مطلق شمردن وجود خدا و منابع دینی ناشی از آن، مانند احکام قرآن، به توجیه رابطه با "خدای غیر قابل بحث" بسنده می‌کند. و از توضیح ضرورت تبعیت «مطلق» از احکام و فرامین «غیر قابل سرپیچی» کتاب (و سایر منابع دینی) فراتر نمی‌رود. "علم کلام" با مهر کفر زدن به افکار و عقاید جستجوگری که نظریات را جز در بوتۀ کند و کاو علمی و بحث و نقد خردگرایانه نمی‌پذیرند، از رشد و نمو «فلسفه» ممانعت می‌کند و از این طریق، راه زایش علوم را هم می‌بندد.

۳- منطق دینی، ولی نه فلسفی و نه علمی ابراهیم

دیدیم که در یک «بحث دینی»، منطق ابراهیم پیامبر به شرح آیه فوق (سورۀ بقره، آیه ۲۵۸) در مورد این که: "...

... پاسخی بر نمی‌انگیزد، اما در

«بحث فلسفی»، اصل و اساس این ادعا مورد گفت و گو قرار می‌گیرد و ابتدا برای بر آوردن آفتاب از مشرق از سوی خدا دلیل خواسته می‌شود:

- "اول ثابت کن که خدای تو آفتاب را از مشرق در آورده است تا بعداً دیگران را برای در آوردن آن از مغرب مورد پرسش قرار دهی".

در حالی که فلسفه برای اثبات امکان این پدیده به دنبال علت و منطق می‌گردد و در مورد ممکن، ممتنع، یا محال بودن آن بحث می‌کند، «علوم» به دنباله روی از فلسفه، اساساً در آمدن آفتاب از مشرق را زیر سؤال می‌برد:

- عبارت "در آوردن آفتاب از مشرق" به این معنی است که انگار خورشید به دور زمین می‌چرخد، یا چرخانده می‌شود. "این منطق قدیمی که در همه ادیان سامی راه یافته، اساساً مغایر واقعیت موجود و علم و دانش امروزی است. چرا که در واقع، این خورشید نیست که با

چرخش خود از «مشرق زمین» در می آید، بلکه این زمین است که با چرخش خود از «مغرب خورشید» در می آید!¹⁵⁵ در آن صورت استدلال علمی به این سؤال منجر می شود که:
- آیا نمی بایست در این آیه به جای در آوردن آفتاب از مشرق زمین، به در آوردن زمین از مغرب خورشید اشاره می شد؟

¹⁵⁵ Erdoğan Aydın, İslamiyet gerçeği 1, ibid, s. 66-67.

فصل ۷

محتوی و منطق آغازین ایمان به خدا

۱- ایمان و نه اثبات

پرستش "خدا" هم همانند پذیرش «دین»، بر ایمان قلبی و احساسی، و نیاز روحی و روانی انسان بنا می شود. به "خدا" می توان ایمان آورد، یا نیلورد، ولی نمی توان خدا را با استدلال صرف عقلی و علمی به اثبات رساند، یا رد کرد^{۱۵۶}.

علم و تئوری های علمی ماهیتاً لائیک اند و جایی برای وجود خدا، یا عمل «نیروهای برتر فوق بشری» باز نمی گذارند. علم برای خلقت ماده، جهان و انسان، تئوری هائی دارد که با ادعاها و اظهارات ادیان نمی خوانند. دست آوردهای علمی نیز تماماً مادّی و قانونمند اند. تا کنون وجود هیچ مورد، اتفاق، یا پدیده ای که در خارج قانونمندی های علمی ناظر بر اشکال مختلف ماده باشد، به اثبات نرسیده است^{۱۵۷}.

¹⁵⁶ علی دشتی، ۲۳ سال، پیشین، ص ۵۶.

¹⁵⁷ علم در آن زمینه ها و اموری که توان تحقیق و بررسی دارد، بر اساس قوانین و قواعد مثبتّه اظهار نظر می کند، ولی در امور و موضوعاتی که هنوز توان بررسی شان را نیافته، تا زمان یافتن قرینه های علمی، سکوت می کند و از هرگونه ادعای مبتنی بر حدس، بدون پایه و اساس، یا غیر قابل اثبات می پرهیزد. در موارد و زمینه هائی هم که قرینه های علمی دارند، علم بر اساس یافته های موجود خود، پیش داوری هایی را مطرح می کند که نظریه، یا تئوری خوانده می شوند. بر این اساس، نه فقط علم لائیک است و بر مواد مثبتّه ساخته می شود، نظریه ها و تئوری های علمی هم، حتی برای آن بخش از جهان که هنوز به تصرف بشر در نیامده، لائیک اند و ناشی از قانونمندی های عناصر و مواد مثبتّه اند. به طور مثال، علم امروزی وجود حفره های سیاه رنگ همچون منابع عظیم انرژی در فضا را کشف کرده است. این حفره ها حتی ستارگان و کهکشان ها را در تنور بی قیاس خود فرو می برند و می بلعند. علم اما هنوز در آغاز شناخت این حفره های

با این وجود، به جای آن که از لائیک بودن علم این نتیجه حاصل شود که «مثلاً علم وجود خدا را رد می کند»، بهتر، یا شاید درست تر آن است که گفته شود که «علم، اثبات یا رد خدا را در برنامه کار خود ندارد»، یا بحث در مورد بود و نبود خدا، موضوع و وظیفه علم نیست^{۱۵۸}. به بیان دیگر، اثبات و رد وجود خدا در حوزه علم قرار ندارد و در واقع،

- ایمان و علم دو حوزه پیوسته، ولی مختلف بشری اند. این از آن روست که علم ناظر بر امور مثبت، قابل اندازه گیری و دسترسی است، در حالی که ایمان امری روحی و روانی است و بر احساس عاطفی و قلبی نظر دارد.

از این رو هم هست که این منطقی، یا عقلانی و علمی بودن وجود خدا نیست که دیندار را به سوی پرستش خدا جلب می کند، بلکه این باور، نیاز روانی، یا یقین احساسی و عاطفی است که وجود خدا را ضروری می سازد، یا تصویری معین از خدائی را برای دینداری پذیرفتنی و منطقی جلوه می دهد. به بیان دیگر، اعتقاد به خدا:
- با منطق و استدلال عقلی، یا علمی آغاز نمی شود، یا از راه منطق و استدلال عقلی به وجود نمی آید و،

فضائی بی قیاس است. کشف عملکرد و قانونمندی این حفزه ها حتی «ممکن است» تئوری های موجود در مورد پدید آمدن کهکشان ها و از آن طریق، منظومه شمسی و این کره خاکی را تغییر دهند. اما آن چه از نظر بحث موجود مهم است آن است که علم در این مورد نیز:

۱- در انتظار هیچ پدیده غیر قابل توجیه و معجزه وار نیست،
۲- مطمئن است که این هستی ها و پدیده های نویافته را نیز از طریق قانونمندی علمی مربوط به «اشکال مختلف ماده» توضیح خواهد داد و،

۳- در راه کشف قانونمندی های این یافته های جدید، روی موضوع بود و نبود خالق بحث نمی کند. ¹⁵⁸ قابل توجه است که در همان حال که علم برای رد، یا اثبات بود و نبود خدا نمی کوشد، دست آوردهای علمی، قدم به قدم صحت قسمتی از مندرجات کتاب های دینی خداپرستان را مردود اعلام می کنند. به طور مثال، نظریات داروین، اصل تکاملی بی را پیش می کشد که مستقیماً اوراد و آیات مربوط به داستان آفرینش کتاب عهد عتیق، عهد جدید و قرآن را زیر سؤال می برد. اصل تکاملی داروین که با اکتشافات بعدی، هر چه بیشتر تعمیق یافته و به ثبوت رسیده، برای رد وجود خدا به وجود نیامده، ولی در همان حال، بی آن که خود بخواهد، علیه ادعاهای کتاب های دینی سامی بلند می شود. از این نوع دست آوردهای علمی فراوانند.

- به سبب منطقی و عقلانی بودن هم دوام نمی آورد، یا برای دوام آوردن، نیازمند مراجعه به منطق و استدلال عقلی و علمی نیست. با این وجود، بحث قلبی در مورد پیوند ضروری «قلب» و «مغز» و جدائی ناپذیری امور «احساسی» و «ادراکی» در این مورد نیز صادق است. نباید فراموش کرد که «کیفیت» باور به خدا، یا به آن نیروی برتری که بر نیاز روانی و احساس قلبی افراد بنا می شود، در جایی و به نوعی از میزان دانش، خرد، منطق علمی و سطح رشد فرهنگی هر کس و هر محیط اجتماعی تأثیر می پذیرد. هم از این روست که:

- خدای هر دیندار، هم وزن توان فکری و فرهنگی او و جامعه اوست. از این روست که:

- یکی می خواهد "چارکش بدوزد، کند شانه سرش"،
 - دیگری خدای مسلط، جبار (زورگو)، متکبر^{۱۵۹} و انتقام گیر^{۱۶۰}، یا سخت کیفر دهنده^{۱۶۱} و مکار^{۱۶۲} (حیله گر) را ستایش می کند،
 - یکی به سلطانی که بر عرش (تخت بلند سلطنتی)^{۱۶۳} نشسته (سوره بقره، آیه ۲۹ و ۲۵۵) و بر دوش کسانی، یا فرشتگانی حمل می شود (سوره الحاقه، آیه ۱۷) باور دارد.
 - آن یکی به خدای رحمان و رحیم و نعمت دهنده (سوره الرحمن) ایمان می آورد و،
 - دیگری به پدر قوم، چوپان گله انسانی^{۱۶۴}، یا خالق عشق و زیبایی ها، عشق می ورزد.

در واقع، فارغ از همه رسمیت بخشیدن های دین های رسمی، هر «فرد دیندار»، لباس فرهنگی، روانی، احساسی و حتی علمی و فکری خود را به تن "خدای" خود و حتی به تن «بی خدائی» خود می کند. به

...¹⁵⁹ " (سوره حشر، آیه ۲۳).

" (سوره آل عمران، آیه ۴).¹⁶⁰

¹⁶¹ سوره حشر، آیه ۴.

¹⁶² آیه ۳۰ سوره انفال، آیه ۱۸۳ سوره اعراف، آیه ۴۵ سوره قلم، آیه ۵۴ سوره آل عمران، آیه ۴۲ سوره نساء، آیه ۳۴ سوره صافات.

¹⁶³ تفسیر نمونه، جلد ۲۶، ص ۳۴۸.

¹⁶⁴ ر. ک. به کتاب های عهد عتیق و عهد جدید.

بیان دیگر، فارغ از بحث بود و نبود خدا - یعنی چه به خدائی ایمان داشته باشی، یا نه - (یا چه ترم "خدا"، مفهوم رایج در ادیان سامی را برساند، یا نه):

- هر دیندار، بر اساس نیازها، توانائی‌ها و داشته‌های ذهنی، عقلی، علمی و فرهنگی خود، "خدای" مورد نیاز خود را «خلق» می‌کند، یا به آن هویت و مشخصات می‌بخشد.

۲- چهره بشری خدایان

دیدیم که دین از پروسه‌ای تاریخی عبور کرده است. باید اضافه کرد که همراه با آن، تصور انسان از «نیروی برتر دینی»، از آن جمله از خدایان و سپس خدای خدایان (و الله اکبر)، از پروسه‌ای تاریخی گذشته و دچار تغییر شده، یا صورت‌های گوناگون به خود گرفته است.

انسان‌شناسان و مردم‌شناسان نشان می‌دهند که تصور انسان از رب‌النوع‌ها و خدایان، در آغاز و در طول دوره‌ی ادیان اولیه، بسیار عینی و انسانی بوده است. «روح قابل انتقال توتم»، که جزو ابزار کار جادوگری هم بوده، به طور ذهنی به درون اشیاء و اجسام منتقل می‌شده، و در جائی و شرایطی، بت‌ها را می‌ساخته، و به وقتی و شرایطی نیز به سمبل‌های طبیعی مثل ماه، ستاره، یا آفتاب منتقل می‌شده، یا الهه‌ها و خدایان باد و باران و غیره را می‌آفریده است.

قابل پیش‌بینی است که با آن که در دوره‌ی ادیان ابتدائی، تصور انسان از بت‌ها و الهه‌ها، در هر جا و هر شرایطی، به نوعی و خاص آن شرایط بوده، ولی با این وجود، موارد و مشخصاتی نیز در بین آن‌ها عمومیت داشته‌اند. به طور مثال، اکثر بت‌ها، الهه‌ها و خدایان اولیه: - از سوئی شبیه انسان، آن هم انسان سرقیبله بودند و،

- از سوی دیگر، شکل و فرم توت‌های قبیل‌های و فرقه‌ای را به نمایش می‌گذاشتند.

در مراحل بعدی، تصور از «نیروی برتر»، به صورت انسان-توت‌ها در آمد و این شکل قابل پرستش، در ساختن و پرداختن بت‌ها تأثیر گذاشت. بت‌ها بر اساس شباهت الهه و خدا به انسان ساخته شدند و هر بتی این شباهت را به شکلی، جنسی و نوعی بیان کرد. این شباهت با گذر زمان و به موازات تحولات دینی، ایده‌آلی شدند و خدا و خدایان دوره‌چند خدائی، هر چه بیشتر به صورت انسان‌های برتر و فوق بشری تثبیت شدند.

قبلاً این نتیجه حاصل شد که در جریان گذر از ادیان اولیه به ادیان توحیدی و تک‌خدائی، فاصله بین انسان و خدا، هر چه بیشتر افزایش یافت. در این جریان، تصور از خدا هم رفته رفته ایده‌آلی، مجازی و ذهنی تر شد و تحت تحولات بعدی اجتماعات بشری، خدا و خدایان، رفته رفته لباس زمینی خود را رها کردند و هرچه بیشتر، «فوق بشری» و دست نیافتنی شدند. بر فاصله انسان از خدا و خدایان افزود و مکان خدا و خدایان، از زمین به آسمان منتقل شد.

با وجود این تغییرات، خدای یکتا نیز به تمامی از انسان جدا نشد و فکر شباهت بین انسان و خدای واحد دوام آورد. خداوند بزرگ ادیان تک‌خدائی، کماکان در مکان و زمان خود، شباهت به سرقبیل‌ها و الهه‌های ادیان اولیه را حفظ کردند و با این چهره، به کتاب‌های دینی ادیان سامی راه یافتند. تورات در آیات متعددی این شباهت را مطرح می‌کند. خدای یهود در اکثر موارد آن است و آن می‌کند که از فرمانروایان قوم یهود انتظار می‌رفت.

این جریان اما در این حد هم باقی نماند، بلکه با افزایش توان خدا در برابر انسان، رفته رفته شباهت خدا به انسان به شباهت انسان به خدا، تغییر شکل داد. در این معنی، به جای آن که خدا به انسان شبیه باشد، از شباهت انسان به خدا بحث شد. در تورات و قرآن، به طور مثال، انسان از دمیده شدن روح خدا در قالب فراهم آمده جان می‌گیرد (سوره

سجده، آیه ۹) و از آن نظر نیز شبه خدا خلق شده و به درجه احترام و سجده فرشتگان نایل می آید: "...

”^{۱۶۵} (سوره الحجر، آیات ۲۹-۳۰).

شبهت "بنده" اسلامی به خدا در این حد هم باقی نمی ماند. در قرآن نه فقط از شبهت صورت انسان به خدا سخن به میان می آید، بلکه حتی به جنبه های دیگر رفتار انسانمدارانه خداوند تسری پیدا می کند^{۱۶۶}. قرآن بسیاری از خصوصیات خدا را به شکلی که در تورات آمده، تکرار می کند:

- خدا نیز به مثابه "بندگانش"، دنیای خود را در چند طبقه خلق می کند (سوره البقره، آیه ۲۹) و بالاترین آن؛ یعنی عرش خود را بر بالای آبی قرار می دهد (سوره هود، آیه ۷).

- خدا برای حفظ اسرار جایگاه خود، برج و بارو فراهم می آورد و متجاوزین به حریم خود را با تیرهای شهاب آسمانی نابود می کند^{۱۶۷} (سوره الحجر، آیات ۱۸-۱۶). و،

- خدا نیز، همچون "بندگانش" در مقام عرش و طبقه خود، بر تختی جلوس می کند (سوره بقره، آیه ۲۵۵) و از جایی که هر روزش به اندازه هزار سال زمین است (سوره حج، آیه ۴۷) کار زمین را تدبیر می کند (سوره سجده، آیه ۵). این موارد فراوانند و فقط در این حد محدود نمی شوند.

¹⁶⁵ قرآن ترجمه بهالدین خرمشاهی.

¹⁶⁶ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بحث «خدای مورد معرفی قرآن» در همین جلد از کتاب.

¹⁶⁷ برای اطلاعات بیشتر ر. ک. به بحث «منبع قرآن به بیان قرآن» در همین جلد از کتاب.

- خدای «من»، یا خدای «ما»

در آغاز، تصور از الهه و خدا، مشترک اعضای قبیله، فرقه و گروه دینی است و خدا، یا خدایان اولیه، برای همه اعضای گروه، طایفه، قبیله و فرقه، مفهومی و تصویری یکسان دارند. اما با تحولات بعدی اجتماعات بشری¹⁶⁸، خدا نیز هر چه بیشتر به لباس «فرد ها» و نیازهای فردی دینداران در می آید. در جریان این تحولات، بالاخره «خدای واحد گروهی»، یعنی خدائی که تصور یکسانی در جمع باورمندان داشت، به تعداد دینداران تکثیر می شود. تصور انسان ها از خدای ذهنی مشترک شان، جنبه فردی به خود می گیرد و هر فرد دیندار، تصور خاصی را در مورد خدای خود رشد می دهد.

هم از این رو، امروزه با گذر به جامعه مدرن شهری:

- خدای هر انسان جامعه مدرن و مبتنی بر تفاوت های فردی، متناسب با دارائی ها و توانائی های ذهنی و عقلانی آن فرد است و با چگونگی و مشخصات خدایان همدین های دیگر تفاوت دارد.

این در حالی است که دین های رسمی میلیونی، ادعای درک و فهم دینی مشترک دارند و از درک "خدای واحد مشترک" حرف می زنند. رهبران دینی، دین سازان و دین فروشان فرقه های دینی و مذهبی، بر آنند تا بر این پراکندگی غالب آیند و نه فقط فهم و درک دینی یکسان، بل که حتی «خدای واحد هم شکلی» را نمایندگی کنند. آنان حتی برای تحمیل درک شخصی خود و زعمای قوم و فرقه شان به پیروان و امت خود می کوشند و با هرگونه دگراندیشی، حتی در مورد تصورات دینداران از خدای شخصی و فردی خود، مقابله می کنند.

بدیهی است که این عمل، جز از راه برپایی سازمان های دینی، نابود کردن «هویت فردی» مؤمنین، ایجاد اجبار دینی برای تبعیت از هویت دینی جمعی، و بالاخره جز از راه «تسلط بر ذهن و اندیشه مؤمنین، یا توده های معتقد به خدا»، در عرصه های مختلف اجتماعی، اقتصادی

¹⁶⁸ رشد اجتماعات و شهرنشینی، برقراری صورتبندی سرمایه داری-صنعتی، افزایش تنوعات اجتماعی، توسعه فرهنگ و رشد فردگرایی، و در نتیجه، گذر به دوره تفاوت های فردی.

و فرهنگی، میسر نیست. از این رو، حتی اگر «ایمان به خدا»، در اساس «فردی و ذهنی» است و با قلب و احساس فرد فرد انسان ها سر و کار دارد، اعتقادات دینی توده ها مستقیماً در راه تمایلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی سازمان ها، رهبران و نهادهای دینی مورد استفاده قرار می گیرند. برای انجام این مهم، نمایندگان نهادهای دینی سعی می کنند درک و فهم رهبران دینی از خدا را به «تنها درک و فهم دینی» تبدیل بکنند و به آن «رسمیت» ببخشند. در این بستر:

- باور به «خدای واحد هم شکل»، به عنوان مبنای عضویت در سازمان دینی و فرقه ای مورد استفاده قرار می گیرد و آن نیز،
- تبعیت از مناسبات معین اقتصادی و خط معین سیاسی رهبران دینی را به دنبال می آورد.

این است که از زمانی که «باور دینی» از حوزه احساسی و عاطفی فردها خارج می شود و با باور جمع مؤمنان پیوند می خورد، از حوزه «دینی» دور می افتد و در حوزه «دنیوی» قرار گرفته و به صورت ابزار قدرت سیاسی، فرهنگی و اقتصادی در می آید.

باور دینی در قرآن، فردی و خصوصی است¹⁶⁹. این است که با «اجتماعی شدن» باوردینی، رابطه احساسی و روانی بین انسان و خدای شخصی و خصوصی اش به هم می خورد. دین از اختیار و حوزه فرد خارج می شود و در اختیار و کنترل نهادها و نمایندگان دینی قرار می گیرد. با این تعویض، «رابطه انسان با خدایش» با «رابطه انسان با نمایندگان خدا» پیوند می خورد. دینداری، نه ایمان به خدای یکتا، بلکه ایمان به نمایندگان زمینی خدا معنی می دهد. با این تعویض، دین از محتوی و مضمون دینی خالی می شود، پیوندهای دینی جای خود را به پیوندها و مصلحت های دنیوی می دهد و تبعیت سیاسی به جای ایمان دینی می نشیند.

این اتفاق، پایان دین و دینداری به مفهوم «ایمان به خدای واحد» را به ثبت می رساند.

¹⁶⁹ ر. ک. به بحث مربوطه در فصل «باور دینی و خدا شناسی در اسلام» در این جلد از کتاب.